

## هویت عظیم !

شیخ محمد خان قزوینی که با تعلق از علمای بزرگ ایران و از دانشمندان و محققین طراز اول جهان بود در حدود ساعت ده بعد از ظهر جمعه بیست و هشتم رجب المرجب یکم هزار و سیصد و شصت و چهار هجری قمری (مطابق ۶ خرداد ۱۳۲۸ شمسی) در منزل شخصی واقع در خیابان حشمة الدوله کوچه فروردین برحمت ایزدی پیوست و در مزار حضرت عبدالعظیم در اطاقی که مدفن ابوالفتح رازی تشخیص داده شده مدفون گشت و چون تولد آن مرحوم پانزدهم ربیع الاول سال یکم هزار و دو بیست و نود و چهار هجری بوده مدت زندگی وی بحساب دور قمری هفتاد و چهار سال و پنج ماه و سیزده روز میشود.

از شمار دو چشم بکتن کم و ز شمار خرد هزاران بیش

شرح احوال مرحوم علامه قزوینی بتفصیل و بقلم خود او نخستین مقاله از بیست مقاله قزوینی «جلد اول است که باهتمام آقای ابراهیم یورداد در بمبئی بچاپ رسیده (فروردین ۱۳۰۷) و همین مقاله است که دیگر بار باز خود او پس از کاستنی بسیار و افزودنی اندک تحریر فرموده و ما در مجله یفا سال اول شماره هفتم (صفحه ۲۹۷-۳۰۱) بچاپ رساندیم و در آتی نیز شماره ای مخصوص بنام این عالم جلیل که چشم روزگار نظیر او را کمتر خواهد دید انتشار خواهیم داد.



هیچکس از منتسبین باهل علم و تحصیل نیست که از معارف و آثار علامه قید استفاده و استضائه نکرده، و از الطاف و تحسین و تشویق وی بهره مندی نیافته باشد. بوجب همین حکم کلی این بنده نیز مشمول عنایات آن بزرگوار بودم و مخصوصاً از سال ۱۳۵۶ قمری از اروپا غالباً بصدد مرقومات عالیه سرافرازم میداشت و در همین موقع چاپ و انتشار رساله نفیس «ممدوحین سعدی» را بنده محول فرمود و چنانکه خوی او بود خشنودی خویش را از این خدمت ادبی در همان رساله و در مکاتیب دیگر مکرر بر مکرر ابراز داشته که بدان می بالم و از افتخارات جاودانی خویش می شمارم.

در اوایل ورود ایشان بطهران (۱۳۱۸ شمسی) نیز در منزل مرحوم فروغی غالباً در محضرشان بودم و مخصوصاً از مفاوضات این دور فیق قدیم که گاهی اختلاف سلیقه و نظر-شان بجزو بحث میکشید - و دیگران را در آن ساحت راه نبود - استفاده ها بردم و هیچیک هم از این دو بزرگوار تا پایان عمر عنایات و الطاف مخصوص خود را از من قطع نفرمودند. سخن کردن در فضایل علامه مرحوم حد من نیست - خود تا گفتن زما ترک نداشت - آنچه در باقم مرحوم قزوینی در صفای باطن و پاک نهادی و نیک اندیشی و بکروئی و یکدلای بی نظیر بود. اندیشه و نظر خود را بانهایت صراحت بی هیچ پیرایه بیان می فرمود و احیاناً بتندی و خشونت انتقاد میکرد و اگر در می یافت که در نمی گیرد ساکت می ماند. در نگاهبانی ادب قدیم تعصب داشت و اگر کلمتی نادرست گفته و نوشته میشد سخت می رنجید و متعجب میشد (رجوع فرمایند بمکاتیبی که ازین پس بچاپ خواهد رسید) - هر کتابی که میخواند اغلاط آن را

در حواشی یاد میکرد و بصریح می‌نمود، و این از وظایف وزارت فرهنگ است که همه کتابهای آن مرحوم را یکجا گرد آورده و بتدریج باهمان تصحیحات بچاپ رساند .  
از نسخه‌هایی که با استدعای بنده تصحیح و تحشیه فرموده قصیده عربی سعدی در سقوط بغداد است که از خداوند توفیق طبع آنرا میخواهم. از انتشار مجله «یغما» هم مکرراً اظهار خشنودی فرموده اند که در مجله «پرمغز» یادگار و مجله «یغما» منعکس شد، و چنانکه اشارت رفت با تقاضای من که در کارماست این تحسین از نظر تشویق تلقی میشود با این همه امیدواریم در حدود امکان وصایای آن مرحوم را بکار بندیم .  
گرا نبهاترین و ارجمندترین یادگار آن بزرگوار برای من بنده مکتوبی است که در این شماره چاپ میشود و چنانکه روزی جناب آقای تقی زاده مدظله العالی فرمودند چنین اجازتی را علامه قزوینی شاید بکسی نداده باشد .

☆

اگر چه تلخ و ناگواری نماید، نهفته نباید گذاشت که درسو گواری علامه قزوینی (برخلاف آنچه جراید نوشتند) تجلیلی شایسته و سزاوار نشد، در تشییع جنازه آن مرحوم با اینکه دانشگاه تعطیل شد گروهی نامنظم و درهم آمیخته گرد آمدند و در برابر تابوت هم خطابتی از اهل ادب ایراد نشد. درد بی‌رستان نور بخش هم که از طرف سه مؤسسه عظیم فرهنگی (دانشگاه - وزارت فرهنگ - فرهنگستان) مجلس «پرسه» تشکیل بافت بیش از دوست تن حضور نیافتند و صندلی‌ها خالی ماند. آقای همایی استاد دانشگاه نقل میکرد: یکی از معینین که درین مجلس حضور داشت پس از آنکه شمه‌ای از مراتب علمی علامه قزوینی را استماع کرد گفت: «اگر این مرد درزی اهل علم بود میدانستیم چگونه از او جلیل کنیم!» باز باید از آقای علی اصغر حکمت ممنون بود که با همه گرفتاری‌ها در تنظیم و تدفین آن مرحوم و تشکیل مجلس ترحیمی آبرومند در مسجد مجد غافل نماند. با که باید گفت که لازم است کتابخانه آن مرحوم را یکجا خریداری کنند تا هم معارف را ذخایری نقیص نصیب افتد و هم زن و فرزند او بدشواری نیفتند! رحمة الله علیه رحمة واسعة

۲۶-۱۱-۳۰

### آقای حبیب یغمائی

مرقومه شریفه الساعه زیارت شد و فوری بعرض جواب مبادرت مینماید: اولاً سر کار را باین تصمیم مبارک، یعنی نشر يك مجله ادبی «خشك و كهنه پسند بسبك یادگار و مهر» بتعبیر سر کار تبریک میگویم که بالاخره ذوق فطری ... شما را آسوده و راحت نگذارد تا يك مجله ادبی در این قحط الرجال ادب بتمام معنی کلمه تأسیس نفرمودید. خداوند ان شاء الله وسائل ادامه نشر آنرا فراهم فرماید ولی امیدوارم که از این کلمات و اصطلاحات سخیف اختراعی یا غلط و رکیک سفهای ما از قبیل «ارتش» و

«میهن» و «دام» و «دام بز شک» و «دندان بز شک» و «چشم بز شک» و «پرهیختن» و «واژه» و «ویژه» و «رونوشت برابر ریشه است». (یعنی سواد مطابق اصل است) و امثال ذلك بر خود مخمر فرمایید که مطلقاً احتراز فرمائید تا مجله سرکار عالی مطبوع طبع ارباب ذوق حقیقی واقع گردد و در دام خواهش و تمنای فلان و بهمان با همه مقام «شامخی» که در جامعه داشته باشند نیفتید.

و تانیاً از آثار نا قابل این حقیر خواه مقدمه زین  
 اخبار در روان عزیز آن سرکار محترم ملاحظه فرمایید که هر چه  
 در نشر رسانند طبع فرمایید هر چه از من قبلیها از  
 دستجات اینجانب خوانده فقط بفرستد دروغی یا کجوسرکار  
 یا یا لیکن در بدستمان انداخته اند نیز ملاحظه  
 حدسین سرکار عالی <sup>در این خصوص</sup> ~~در این خصوص~~ <sup>بسیار</sup> ~~بسیار~~ <sup>سزاوارتر</sup> ~~سزاوارتر~~ <sup>فرستادند</sup> ~~فرستادند~~ <sup>فرستادند</sup> ~~فرستادند~~  
 کند و بفرستد و بفرستد مطلقاً <sup>بسیار</sup> ~~بسیار~~ <sup>سزاوارتر</sup> ~~سزاوارتر~~ <sup>فرستادند</sup> ~~فرستادند~~ <sup>فرستادند</sup> ~~فرستادند~~  
 جز شرط وقت در تصحیح عبارت، و همچنین عکس اینجانب  
 بتمام در نشر آن محترم روانه فرمایند بسیار سرکار گزار  
 از سرکار با شما که انگیزه حسن ظن نسبت با من آرزوی دلالت  
 نا قابل اینجانب ابراز میفرمایند.

و تانیاً از آثار ناقابل این حقیر خواه مقدمه زین الاخبار و خواه غیر آن سرکار

مختار مطاق هستید که هر چه قابل نشر دانستید طبع فرمائید، هر چه ازین قبیل ها از نوشتجات اینجانب خواه خطاب بمرحوم فروشی یا بخود سرکار عالی یا بکسان دیگر بدستان افتاد و قابل نشر بود باصطلاح محدثین سرکار عالی اجازه عید هم که از اینجانب روایت کنید و منتشر فرمائید و سرکار عالی در این خصوص وکیل مطلق بدون هیچ شرط و قیدی هستید جسز شرط دقت در تصحیح عبارت، و همچنین عکس اینجانب را بکلی در نشر آن مختار و آزادید و من باید بسیار شکر گزار از سرکار باشم که اینگونه حسن ظن نسبت باین آثار فی الواقع ناقابل اینجانب ابراز میفرمائید.....

با احترامات فایقه، ارادتمند - محمد قزوینی

۰.۰.۰ بهار

### همه رفتند ...

از ملک ادب حکم گزاران همه رفتند  
 آن کردشتابنده که در دامن صحرا است  
 داغ است دل لاله و نیلی است بر سرو  
 کز باغ جهان لاله عذاران همه رفتند  
 کز کاخ هنر نادره کاران همه رفتند  
 اندوه که اندوه گساران همه رفتند  
 گنجینه نهادند بماران ، همه رفتند  
 کز شومی ما شیرشکاران همه رفتند  
 تنها بقفس ماند و هزاران همه رفتند  
 يك مرغ گرفتار در این گلشن ویران

خون بار « بهار » از مرز در فرقت احباب

کز پیش تو چون ابر بهاران همه رفتند